



8 نوامبر 2016

داکتر سید عبدالله کاظم

باز هم قابل توجه جناب محترم دگروال صاحب خان آقا سعید!

محترماً! قبلاً طی مقاله مورخ 24 اکتوبر خود به جواب ابراز نظر مورخ 22 اکتوبر شما منتشره ستون نظر سنجی این پورتال وزین ضمن تقدیم عرایضی، سوانح مختصر شما را (مندرج پشتی کتاب شما "رازی را که فایق افشاء نکرد...") اقتباس نموده و به استناد آن از جناب شما سؤالی را مطرح کردم و آرزومند بودم که جواب آنرا ارائه فرمائید. از آنروز تا حال چهار قسمت نوشته شما در این پورتال به نشر رسیده و هنوز هم ادامه دارد، ولی همه مطالب آن حاشیه پردازی بوده و هیچ ربطی به سؤال اساسی من نداشته است. فکر میکنم سؤال اصلی مرا فراموش کرده اید که اینک جهت تداعی خاطر بار دیگر همان قسمت را از مقاله خود کاپی کرده و بحضور شما تقدیم میدارم و امید میکنم به دریافت جواب قناعت بخش موفق شوم. در صفحه 4 و 5 مقاله قبلی خود متن ذیل را نوشته بودم:

«محترماً! طوریکه از سوانح فوق الذکر شما برمی آید، جناب شما بعد از کودتای 7 ثور 1357 تا سقوط رژیم خلقی - پرچمی به بیشترین ترفیعات مهمه که در عسکری ارتقا از رتبه جگتورنی تا دگروالی مییابد و همچنان کار کردن در پست های مهم از جمله قوماندانی امنیه ولایت کاپیسا که در آنوقت یک مقام بسیار حساس محسوب می شد، طی همین دوره دست یافته بودید. **در اینجا سؤال پیدا میشود که: چطور امکان دارد، شخصیکه با اشتراک در کودتای 26 سرطان به دو رتبه ترفیع نایل آمده باشد و اما بعد از سقوط رژیم جمهوری، نه به حیث وفادار به جمهوری مثل بعضی ها در همان روز و یا بعد از آن کشته و شهید شود و نه به زندان برود و نه از کار برطرف شود، بلکه برعکس مورد تفقد کودتا چیان ثور قرار گیرد و به ترفیعات مزید و مقامهای حساس در رژیم کمونیستی خلق و پرچم تا سقوط آن نائل آید، بر همچو شخص چه گمان وارد خواهد شد، جز آنکه او قبلاً از جمله کسانی مورد اعتماد کمونیست ها بوده باشد؟؟**»

مقصد از سؤال فوق آن نیست که شما را در جمله کمونیستهای خلقی و پرچمی حساب کرد، بلکه ادله آنست که شما به نحوی مورد حمایت و اعتماد یکی آنها قرار داشته اید و این واضح است که بر سر شما قبلاً بنا بر نزدیکی شما با داکتر صاحب حسن شرق و گروپ پرچمی شان دست کشیده شده بود و طوریکه خود شما تصریح کرده اید: «دکتور شرق با دکتور نعمت الله پژواک و غلام جیلانی باختری به حساب روشنفکری [!!!] وجه مشترک داشتند» (صفحه 196 کتاب شما) و همین دست ها شما را در ادامه ماموریت تا ختم آن دوره منحوس به مقام نگهداشت و ارتقای رتبوی داد و به همین دلیل است که جناب شما تا حال به خاطر خواه و حمایتگر داکتر شرق مبدل شده اید. محتویات کتاب شما این رابطه را به وضاحت میرساند و نیز این گمان و حدس را که شاید در نوشتن آن کتاب دست آقای شرق نیز شریک باشد، تقویه میکند.

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

میدانم که جناب شما در گریز از اصل بحث و به حاشیه بردن دست بالا دارید و اما اگر خواستید سؤال مرا جواب بگوئید، خوش میشوم که چگونه شما تا آخر دوره کمونیست ها به مقام باقی ماندید، درحالیکه به اشتراک در کودتای 26 سرطان هنوز هم افتخار کرده و خود را جزء هواداران آن دوره حساب میکنید؟ این همان تاکتیکی است که آقای داکتر صاحب شرق همیشه با اظهار علاقمندی به شهید داؤد خان میخواد روی وابستگی های خود به سردمداران کودتای 7 ثور پرده بیندازد و به نام «جمهوریخواه» خود را بکوچه "حسن چپ" بزند.» (ختم اقتباس از مقاله قبلی)

با عرض پوزش از یک اشتباه تایپی که بجای صفحه 106، من در متن فوق سهواً صفحه 196 کتاب شما را رفرنس داده بودم (چون عدد 0 و 9 در جوار هم قرار دارند، بجای 0 در وسط عدد 9 را زده و متوجه اشتباه خود در متن آخر نگریدیم)، ولی شما این اشتباه تایپی را دال بر مریضی فکری و دماغی من دانسته و نوشته اید که: «دعا میکنم خداوند به شما شفاء عاجل و کامل عنایت فرماید؟». اگرچه الحمدلله تحال مشکل فکری ندارم، اما باز هم دعای شما را از خدای بزرگ در حق خود مستجاب میخوام. لذا با تشکر از این دعای شما و به امید اینکه با تصحیح این اشتباه تایپی به اصل صفحه 106 کتاب خود رجوع فرمائید و این اعتراف خود را که: «دکتر شرق با دکتور نعمت الله پژواک و غلام جیلانی باختری به حساب روشنفکری [!!] وجه مشترک داشتند» دریابید.

علاوتاً میخوام بار دیگر توجه شما را به متن دیگر کتاب شما در صفحه 87 جلب کنم که خود شاهد واضح مبنی بر ثبوت روابط نزدیک شما با گماشتگان خلقی و پرچمی حتی در زمان جمهوری که شما خود را جزء کودتا چیان 26 سرطان و مستحق دورتبه ترفیع دانسته اید، محسوب میشود، طوریکه نوشته اید: «باختری صاحب واقعاً وزیر مدبری بودند. چنان ژست سیاسی از خود نشان دادند که من تا اکنون هم نمیتوانم احترامی را که برای شان قبول کرده بودم، نادیده بگیرم و ضمن صحبت شان مرا متوجه ساختند که: "از جنجال و کشمکش تیر شوید و عوض آن سعی کنید که [با پرچمی هایی که از آنها در کتاب نام برده اید - کاظم] همکاری کرده و ماهوار یکصد نفر از عساکر خود را با اعاشه و یکنفر صاحب منصب و دیگر ضروریات را از طرف ریاست کانال تهیه داشته و بدسترس ما قرار دهید و بدون آنکه بودجه علیحده از طرف دولت در اختیار ما قرار گیرد [یک عمل غیرقانونی از نظر اداری]، تا دشت بگواه را آباد کنیم [!!]"...»

دلیل تأکید من بر این موضوع از برای آنست تا کسانی که بعضی ادعا های شما را (از جمله عطف توجه شهید داؤد خان به یافتن قبر حبیب الله کلکانی و نیز تخریب منار نجات در دوره جمهوری) بنا بر تجلی شما به حیث یک کودتا چی 26 سرطان و حامی نظام جمهوری مورد استناد قرار میداده اند، اکنون بدانند که این نوع استناد پایه چوبین دارد. خوشحالم که حقیقت زمان تخریب منار نجات از طریق نوشته استاد شاه محمود محمود منتشره "افغانستان فردا" مورخ جوزای 1392 که سه سال قبل از داغ شدن این قضیه به نشر رسیده بود، حالا وضاحت بیشتر یافته است.

بهرحال ضمن امیدواری به دریافت پاسخ شما به اصل سؤال، بيمورد میدانم که خدمت جناب شما خاطر نشان سازم که من شخصاً با محترم غوث الدین فایق هیچگاه قبل از زندان آشنا نبودم و فقط بار اول در زندان یکی دوبار باهم صحبت مختصر داشته و آنهم به قسم تعارفی و معمولی و از آن تاریخ تا امروز هیچ آگاهی ندارم که ایشان در کجا هستند و آیا هنوز هم حیات دارند و یا خیر.

ضمناً یادآور میشوم که این پراگراف در صفحه سوم - قسمت چهارم مقاله شما برایم بسیار دلچسپ بود که نوشته اید: «این که چطور قوماندان امنیه کاپیسا شدم: بنده [خان آقا سعید] در ولایت بغلان بصفت معلم نظامی [در لیسه بغلان مرکزی - در آن لیسه که غیر نظامی بود، تدریس مسائل نظامی برای چه

هدف صورت می‌گرفت؟؟ نشود که خدای ناخواسته شما در امور ملیشه سازی قومی که در زمان نجیب به اوج خود رسیده بود، به حیث معلم نظامی توظیف شده باشید!] ایفای وظیفه می نمودم که مصالحه ملی را دکتور نجیب الله اعلان نموده در ضمن دوست عزیزم معتصم بالله خلیلی [یکی از اقارب نزدیک محترمه خانم شما] را بصفت والی کاپیسا گماشتند. موصوف بنده را بحیث قوماندان امنیه خود به دوکتور نجیب الله معرفی نموده بود، چون عضو حزب نبودم، تقرر چند مدت را دربر گرفت که وزارت امور داخله آن را نمی پذیرفتند و آغای خلیلی مشکلات فراوان از نظرامنیتی داشت متوصل به توجه خاص دکتور نجیب شده و جداً تقاضا تقرر را نموده بودند و سبب شد که از ولایت بغلان بنده را ذریعه شفر بمرکز بخواهند، وقتیکه نزد مرحوم عبدالحق علومی رئیس شعبه عدل و دفاع کمیته مرکزی رفتم، ایشان فرمودند که فوری همین حالا نزد گلابزوی برو تا شما را بوظیفه اعزام نماید....[ادامه در اصل مقاله مطالعه شود.]»

خواننده عزیز! متن بالا را که در ختم قسمت چهارم محترم دگروال صاحب سعید (منتشره 7 نوامبر یعنی دیروز این پورتال) به نشر رسیده است، تا آخر مطالعه فرمائید و خود حدیث مفصل را از این مجمل بخوانید تا شما نیز از ورای آن با حدس و گمان قریب به یقین با من همنوا شوید! [پایان] آنچه در نقل قولها بین برکت آمده و آنچه به مقصد جلب دقت برنگ سرخ نمایش یافته است، از این قلم میباید.